

ارث ديه

محسن ایزانلو*

استاديار گروه حقوق خصوصي دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران

عباس ميرشكاري

دانشجوی دکتری حقوق خصوصي دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۸/۱۴)

چکیده:

نهاد ديه از جنبه های حقوقی گوناگون قابل بررسی است. یکی از این جنبه ها موضوع ارث ديه است که از نگاه مسولیت مدنی و نظریه عمومی تعهدات، دارای آثار مهم است. از سوی دیگر، آرای فقیهان در مسایل مربوط به ارث ديه مختلف است و قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی هم نسبت به اغلب این مسایل ساکت است. مقاله حاضر در پی آن است تا ضمن بررسی آرای مختلف فقهی و با لحاظ حفظ حقوق وارد کنندگان زیان، زیاندیدگان، طلبکاران و وراثت، پاسخی مناسب برای این مسایل ارائه کند.

واژگان کلیدی:

فصاح، ديه، ارث، اعتبار امر قضاوت شده، اعاده دادرسی، خسارت، تعهد تخیری، زوجین، کلاله امی، دعوای شخصی، دعوای به قائم مقامی، فرض حقوقی.

مقدمه

ارث دیه ویژگی‌هایی دارد که آن را از ارث سایر اموال متمایز می‌سازد. در دیه اعضاء در اصل استحقاق وراثت تردید وجود دارد. این امر در دیه فوت مورد تردید نیست، اما این پرسش که دیه فوت ملک وراثت است یا متوفی، تعیین وارثان حق دیه، موقعیت دیه نسبت به قصاص و اینکه آیا تعهد جانی به پرداخت دیه در قتل عمدی یک تعهد تخییری است یا نه، منشأ اختلاف است. این اختلافات به نوبه خود منشا اختلافات دیگر است. مقاله حاضر در دو گفتار به بررسی پرسش‌های مقدر و انتخاب پاسخ‌های مناسب مربوط به ارث دیه می‌پردازد.

گفتار نخست: دیه اعضاء

بند اول: آیا دیه اعضاء به ارث می‌رسد؟

در نگاه اول، به نظر می‌رسد که دیه اعضاء به منزله طلبی است که به دارایی زیان دیده پیوسته است و همانند هر طلب دیگر به ارث می‌رسد؛ خواه در این زمینه حکمی صادر شده باشد یا نه. همانند آنکه مالی از اموال زیان‌دیده تلف شده باشد و او پیش از مطالبه خسارت بمیرد. بنابراین، اصل قائم مقامی وراثت در حقوق مورث، را باید در مورد این شبهه موضوعی (ارث دیه اعضاء) جاری کرد.

اما برای یافتن پاسخی دقیق‌تر به این سوال باید میان انواع مختلف خسارات تفاوت گذارد: به عنوان مقدمه یادآور می‌شود که طلب مربوط به خسارت معنوی تا زمانی که حکم قطعی صادر نشده باشد به ارث نمی‌رسد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۶۶). در خصوص خسارت اقتصادی ناشی از خسارت بدنی هم باید توجه داشت که به طور منطقی فقط آن دسته از خساراتی که زیان دیده به طور واقعی در فاصله صدمه و مرگ متحمل شده است باید به ارث برسد (نظیر هزینه‌های پزشکی انجام شده و خسارت از کار افتادگی در فاصله صدمه تا مرگ) Lambert-Faivre, 1996, n.176; (Chartier, 1983, n.257). اما وراثت نمی‌تواند خسارت از کارافتادگی کلی را تا همان میزان که خود مورث می‌توانست مطالبه کند از شخص مسئول مطالبه کنند. به عبارت دیگر خسارت از کارافتادگی همیشه متضمن نوعی خسارت آینده است که با مرگ زیان دیده، حد واقعی این خسارت تعیین می‌شود و وراثت نمی‌تواند اضافه بر میزان واقعی خسارت (در آمد معمولی بیمه شده در فاصله صدمه و مرگ) مطالبه کنند (رای شعبه ۲ مدنی دیوان کشور فرانسه ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ به نقل از: Chartier, 1983, n.257).

پس از این مقدمه، در خصوص دیه می‌توان گفت از آنجا که دیه بنابه فرض دست کم بخشی از همه این خسارت‌ها را پوشش می‌دهد (زیرا دلیلی وجود ندارد که دیه را تنها جبران‌کننده خسارت معنوی یا هزینه‌های پزشکی یا خسارت از کار افتادگی و یا سایر انواع

خسارت‌ها ... بدانيم (ایزنلو، ۱۳۸۷، ص ۴۴). بنابراین، این پرسش که ديه اعضا به ارث می‌رسد یا نه، پاسخ مطلقی نمی‌تواند داشته باشد و به نظر می‌رسد باید به شرح زیر قائل به تفکیک شد:

در صورتی که حکم قطعی بر پرداخت ديه اعضا صادر شده باشد این طلب به دارایی متوفا پیوسته است و ورثه می‌توانند به قائم مقامی متوفا خواستار اجرای آن شوند؛ در غیر این صورت وراث فقط با اثبات خسارت واقعی وارد به متوفا می‌توانند به مطالبه ديه اقدام کنند: با این قید که خسارت معنوی در این ارزیابی منظور نمی‌گردد. به عنوان مثال، اگر وراث اثبات کنند که متوفا در زمان حیات خود در جهت درمان صدمه وارد شده مبالغی هزینه درمان متحمل شده است یا آنکه در فاصله صدمه و مرگ از درآمد مسلمی محروم شده است، می‌توانند به قائم مقامی مورث آن را مطالبه کنند. بنابراین این قاعده منطقی که ديه، حداقل ضرر مسلمی است که قانون فرض کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۵۹-۴۵). در خصوص مطالبه ديه اعضا توسط شخص زیان دیده، یا مطالبه ديه فوت توسط وراث قابل اجرا است؛ اما درباره مطالبه ديه اعضا توسط وراث، اثبات واقعی خسارت ضرورت دارد. با وجود این، اگر فاصله ورود صدمه و مرگ طولانی باشد، به گونه‌ای که بتوان ابراء مسوول حادثه را به زیان‌دیده اصلی نسبت داد، موضوعی برای ارث بردن باقی نمی‌ماند.

بند دوم: تغییر در میزان خسارت

فرض مساله آن است که شخص بر اثر صدمات متعدد وارد شده، مستحق چند ديه کامله باشد و سپس فوت نماید. در این صورت، حق وراث به چه میزان است؟

فقیهان در پاسخ این سوال به این نتیجه رسیده اند که اگر در اثر جنایتی بیش از یک ديه کامل به مجنی علیه تعلق بگیرد و او در اثر سرایت آن جنایت بمیرد فقط یک ديه کامل به اولیای دم تعلق می‌گیرد و در فرض عکس نیز اگر در اثر جنایت کمتر از یک ديه کامل به مجنی علیه تعلق بگیرد و او در اثر آن جنایت بمیرد فقط یک ديه کامل به اولیای دم تعلق می‌گیرد (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ص ۳۹۸؛ طوسی، ۱۴۰۹، صص ۱۰۵-۱۰۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۳).

در هر دو مورد استدلال می‌شود که آنچه درباره ديه بر خلاف قصاص معتبر است نه زمان وقوع جنایت، بلکه زمان استقرار آثار آن است.

در حقوق امروز پاسخ به پرسش یاد شده به جهت ملاحظات مربوط به اعتبار امر قضاوت شده، دشوار می‌شود. به نظر می‌رسد باید به یک تفکیک مبادرت ورزید:

اگر هیچ دعوی مطرح نشده باشد و صدمه ناشی از فوت باشد بدون تردید وراث وی مستحق یک ديه کامل خواهند بود. اما مطالبه خسارتی زاید بر آن تنها با اثبات واقعی خسارت

امکان‌پذیر است. در این فرض، اگر فوت ناشی از صدمه نباشد، وراثت تنها با اثبات واقعی خسارت ناشی از ورود صدمه، استحقاق دریافت دیه را دارند.

اما اگر دعوا طرح شده باشد و حکم صادر شده اما موعد تجدید نظر آن باقی باشد، از آنجا که ملاک جبران خسارت، وضع فعلی زیان دیده است دادگاه تجدید نظر به هنگام صدور حکم کاهش خسارت را در نظر می‌گیرد؛ اما پس از قطعی شدن حکم، درخواست تجدیدنظر به استناد کاهش بعدی خسارت با قاعده فراغ دادرسی و اعتبار امر قضاوت شده منافات دارد (کاتوزیان، ص ۳۳۸؛ ۷۴۷، n. 1983, Chartier).

به نظر می‌رسد برای کاهش میزان دیه در این مورد، تنها راه ممکن، اعاده دادرسی است: بر اساس بند ۵ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه‌ای جدید حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارایه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم علیه باشد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌ها امکان‌پذیر است اعم از این که حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نه. در واقع، مرگ مجنی علیه در این فرض، حدوث واقعه‌ای جدید است که برائت جزیی متهم را به اثبات می‌رساند.

به این ترتیب، چنانچه در اثر جنایتی بیش از یک دیه کامل به مجنی علیه تعلق گیرد و او در اثر آن صدمه قبل از صدور حکم یا قبل از صدور حکم قطعی بمیرد، دادگاه نخستین یا تجدیدنظر به صدور حکم بابت یک دیه کامل اکتفا خواهد کرد. اما اگر فوت ناشی از صدمه پس از صدور حکم قطعی رخ دهد، مساله از موارد اعاده دادرسی کیفری خواهد بود.^۱

۱. به موجب دادنامه شماره ۵۲۰ مورخ ۸۳/۴/۲ صادره شعبه ۱۱۷۷ دادگاه عمومی جزایی تهران متهم به علت بی احتیاطی در امر رانندگی منجر به صدمات غیر عمدی در مجموع به پرداخت معادل چند فقره دیه کامله زن در حق مجنی علیه محکوم می‌گردد. در تجدیدنظر خواهی از رای فوق، وکیل تجدیدنظر خواه اعلام داشته است: «شاکیه فوت نموده و بنابراین در صورت مطالبه دیه از ناحیه اولیاء دم متهم به پرداخت دیه محکوم خواهد شد که شکایتی از جانب اولیای دم اقامه نگردیده مضافاً با وصف اینکه مرگ ناشی از جراحات و صدمات وارده که متهم فقط به یک دیه کامل محکوم می‌گردد» دادگاه اعلام داشته است: «با درنظر داشتن جمیع جهات قضیه قطع نظر از اینکه سند و مدرکی که حاکی از فوت شاکیه نماید به جز متوفی مصدق برگزاری مجلس تحیم ارائه نگردیده به لحاظ اینکه مصدوم ماهها بعد از حادثه و تصادف واقع شده اظهارات وکیل تجدیدنظر خواه وارد به نظر نمی‌رسد...» پس از قبول تقاضای اعاده دادرسی در دیوان کشور (احتمالاً به استناد بند ۵ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری) دادگاه همعرض مرجوع الیه، شعبه ۳۹ دادگاه تجدید نظر استان تهران، مستند به مواد ۲۵۰ و ۲۷۶ ق.آ.ک. و ۳۰۰ و ۷۱۴ ق.م.ا. میزان محکومیت را تا حد یک دیه کامل زن مسلمان تقلیل می‌دهد.

گفتار دوم: ديه نفس

بند اول: ديه: دارايي متوفا يا وراث؟

الف: صاحب حق

آيا ديه در شمار اموال متوفی محسوب می‌شود که با توجه به عدم امکان برخورداري خود متوفی از آن، بنابر قواعد ارث، بين وراث تقسیم می‌شود یا آنکه از اساس به خود مقتول تعلق ندارد و اصالتاً ملک شخصی وراث است؟ در حالی که در صورت اول، دعوای وراث در مطالبه ديه دعوای به قائم مقامی متوفی به حساب می‌آید. در حالت دوم، دعوای آنها در مطالبه ديه، دعوای شخصی است. آثار عملی این تشخیص، فراوان است، از جمله آنکه:

- اگر ديه ملک شخصی خود مقتول به حساب آید جزء ماترک محسوب شده و بر اساس قواعد ارث میان وراث تقسیم می‌شود در غیر این صورت بنا بر اصل (ماده ۱۵۳ قانون مدنی) باید به نحو تساوی تقسیم شود.

- اگر ديه از آن مقتول و نتیجتاً جزء ماترک باشد دیون متوفی باید از آن خارج شود و سپس به تصفیه ترکه اقدام گردد (محقق حلی، ۱۴۰۲، ص ۲۵۷؛ آبی الفاضل، ۱۴۱۰، ص ۴۲۷؛ حلی، العلامه، ۱۴۲۲، ص ۶۲-۶۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۴۱-۴۵؛ شرح ارشاد، ج ۱۱، ص ۵۱۱؛ مواد ۸۶۹، ۸۶۸ ق.م. و ۲۲۵ ق.ا.ح)؛ در حالی که اگر مال شخصی ورثه به حساب آید دیون متوفی از آن خارج نخواهد شد. چه اموال ورثه وثیقه دیون مورث نیستند (ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی).

- اگر ديه ملک متوفا باشد، تنها وراث می‌توانند آن را مطالبه کنند؛ در غیر این صورت هر کسی که از مرگ مورث ضرر مسلمی دیده باشد می‌تواند نسبت به مطالبه آن اقدام کند.

- اگر ديه جزو ماترک باشد ابراء خود متوفی از ديه براین مبنا که سبب طلب مربوط به ديه یعنی فعل موجد مسئولیت مدنی به وقوع پیوسته است صحیح خواهد بود؛ در غیر این صورت ابراء مقتول، فضولی است.

- چنانچه ديه جزو اموال متوفا باشد سازمان تامین اجتماعی نمی‌تواند پس از پرداخت خسارت به وراث در اجرای ماده ۶۶ قانون تامین اجتماعی در پرداخت ديه قائم مقام ورثه شود. اما اگر ديه جزو اموال ورثه محسوب شود این قائم مقامی معنا می‌یابد (ایزائلو، ۱۳۸۷، ص ۴۵).

- اگر ديه جزو اموال متوفا باشد، قواعد مالیات بر ارث بر آن حاکم خواهد بود، اما اگر متعلق به وراث باشد، مشمول مالیات بر ارث نیست.

در فقه، جز معدودی که با احتساب ديه به عنوان مال متوفی از آن جهت که مستلزم زنده تلقی کردن متوفی است مخالفت کرده‌اند (فقعانی، ابن طی، ۱۴۱۸، ص ۲۷۱) سایرین صریحاً یا ضمناً ديه را به عنوان ملک متوفی محسوب کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۲، ص ۲۵۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۱۷؛ حلی، العلامه، ۱۴۲۲، ص ۶۲؛ حلی، ابن فهد، ۱۴۱۲، ص ۳۵۱؛ شهید الثانی، ۱۴۱۸، ص ۴۱؛ مروارید، ۱۴۱۰، ص ۳۹۰. سید

خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۹۵ - ۲۹۶). در اجرای این قاعده تفکیکی میان نوع قتل دیده نمی‌شود بلکه به طور مطلق و صرف نظر از نوع قتل دیه را در حکم مال میت دانسته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ حلی، العلامه، ۱۴۲۲، ص ۶۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۴۱ - ۴۵؛ مروارید، ۱۴۱۰، ص ۳۹۰ - ۳۹۱).

به هر حال، فقیهان از این که دیه در حکم مال متوفا است دو نتیجه مهم گرفته‌اند: دیون و وصایا از دیه اخراج می‌شود و دیه بر حسب قواعد ارث تقسیم می‌شود. زیرا بنابه فرض دیه مال متوفی است و در تقسیم آن دلیلی خاص بر امتیاز آن از تقسیم سایر اجزای ماترک وجود ندارد. بنابراین، نسبت‌های تعیین شده در ارث در تقسیم دیه لازم الاتباع است و با وجود خویشاوند اقرب نوبت به خویشاوند قریب نخواهد رسید و در صورت انحصار وراثت به یک خویشاوند، تمام دیه از آن او خواهد بود (محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ مروارید، ۱۴۱۰، ص ۲۳ - ۲۴؛ الإمام الشافعی، ۱۴۰۳، ص ۹۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲؛ سید خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۳۰۲ - ۳۰۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۱۷).

با این حال، تعلق دیه به متوفا با یک ایراد اساسی روبرو است و آن ایراد، پایان یافتن اهلیت تمتع با مرگ است. ادامه شخصیت حقوقی متوفا پس از مرگ به معنای زندگی پس از مرگ است؛ امری که آشکارا خلاف واقعیت است. البته این ویژگی فرض حقوقی است: فرض حقوقی قاعده‌ای است که آشکارا خلاف واقعیت است و قانون‌گذار صرفاً بنابر مصالح خاص این واقعیت حقوقی را در مقابل واقعیت مادی قرار می‌دهد.

برای رفع این ایراد و جمع مالکیت متوفی بر دیه با قاعده پایان حق تمتع با مرگ می‌توان گفت: «حق حیات» اساسی‌ترین حق بشر است (ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اصل ۲۲ قانون اساسی). لطمه به این حق که در درجه اول با وقوع فعل زیانبار مصداق می‌یابد همانند تجاوز به سایر حقوق، مسئولیت مدنی به همراه دارد (ماده ۱ قانون مسوولیت مدنی). پس متوفا با وقوع فعل زیانبار که منطقی و از لحاظ رتبه ای و حتی زمانی، با مرگ فاصله ای ولو کوتاه دارد، ضمانت اجرای لطمه به حق حیات را بدست می‌آورد. به این تعبیر مرگ تنها شرط استقرار حقی است که سبب آن (فعل زیانبار) پیش از مرگ فراهم آمده است و صاحب حق به اعتبار لحظه وقوع سبب و نه شرط تعیین می‌شود.

در تکمیل این استدلال می‌توان افزود: در فاصله زمان «پیش از مرگ» و «پس از مرگ» زمان سوومی هست: «همزمان با مرگ» و دیه فوت «با مرگ» و نه «پس از مرگ» ایجاد می‌شود.

بنابراین، همان‌گونه که حق حیات از شخص متوفا سلب می‌شود، ضمانت اجرای آن هم پیش از مرگ (به اعتبار تحقق سبب: واقعه موجد مسئولیت) یا همزمان با آن (به اعتبار تحقق شرط: مرگ) در دارایی متوفا ایجاد می‌شود (برای استدلال مشابه رک. Mazeaud et al., 1965, t.1, n.267).

با وجود اين، از لحاظ نظری بر اين تحليل می‌توان ايراد کرد که مرگ همچنان سبب يا دست کم جزیی از سبب تعلق ديه است و نه یک شرط ساده. به علاوه همواره ضمانت اجرای هر گونه لطمه به حق، دست کم از لحاظ رتبه، اگر نه از لحاظ زمانی، موخر بر ورود آن لطمه است.

از لحاظ عملی نیز اين تحليل به نتایج نامطلوب رهنمون می‌شود: اگر ديه مال متوفا باشد بر اين مبنا که خسارتی غير از ديه قابل پرداخت نباشد، وراثت از امکان جبران خسارت شخصی خود از ديه ناشی از مرگ متوفا محروم می‌مانند و بر اين مبنا که ورثه بتوانند بدون توجه به ديه، خسارت شخصی خود را وصول کنند، مسوولیت وارد کننده زیان به طور نامعقولی تشدید می‌شود.

علاوه بر اين، محسوب کردن ديه قتل عمد به عنوان مال مقتول با اين ايراد روبرو است که - بر اين مبنا که ديه بدل از قصاص باشد - آنچه پس از فوت واجب می‌شود قصاص است نه ديه و ديه تنها با تراضی ایجاد می‌شود و بنا به فرض در زمان مرگ هنوز تراضی واقع نشده است.

بنابراین، بهتر است ديه را جزو اموال شخصی وراثت محسوب کرد که بنابر مصالحی از برخی جهات (اخراج ديون و وصایا و تقسیم بر حسب قواعد ارث) در حکم مال میت محسوب شده است نه از سایر جهات. در واقع محسوب کردن ديه به عنوان مال متوفی یک فرض قانونی یا مجاز حقوقی است و آثار اين فرض به موارد مصرح در فقه محدود می‌شود. به همین دلیل است که ماده ۲۴ قانون مالیات‌های مستقیم ديه را مشمول مالیات بر ارث ندانسته است (درمورد استرداد مزایای تامین اجتماعی از محل ديه رک. ایزانلو، همان).

ب- تعیین وراثت حق ديه

ب-۱: تمامی وراثت يا برخی از آنها؟

در خصوص افرادی که از ديه فوت برخوردار می‌شوند اقوال مختلف وجود دارد از جمله آنکه ديه همانند سایر اجزای ماترک متوفی است؛ بنابراین، تمام افرادی که از سایر اموال متوفی ارث می‌برند و وراثت بالفعل متوفی محسوب می‌شوند از ديه نیز ارث خواهند برد (محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲؛ فاضل آبی، ۱۴۱۰، ص ۴۳۱ - ۴۳۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۴۹۲ - ۴۹۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۴ - ۱۱۵). در اين میان، بين خویشاوندان نسبی و سببی تفاوت نیست (مروارید، ۱۴۱۰، ص ۶۸؛ علی بن محمد القمی، بی تا، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۴؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۴؛ ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ الفاضل الهندی، ۱۴۰۵، ص ۵۲۶ - ۵۲۷) به اين ترتیب، زوجین هم به عنوان مصداق خویشاوند سببی از ديه ارث خواهند برد (مروارید، ۱۴۱۰، ص ۴۴۹ - ۴۵۰؛ شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۱۹۳ - ۱۹۴؛ ابن عبد البر، بی تا، ص ۴۷۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۸ - ۱۷۹).

بر اساس این قول نسبت منطقی دو حق قصاص و دیه از لحاظ وارثان، عموم و خصوص مطلق خواهد بود:

قول مشهور در فقه^۱ بر این است که هر کسی که از ماترک مقتول ارث می‌برد از حق قصاص نیز ارث خواهد برد. بر این ملازمه تنها یک استثنا در مورد زوجین وارد است؛ زوجین از قصاص ارث نمی‌برند اما از سایر اجزای ماترک ارث می‌برند. البته اگر تراضی بر دیه واقع شود آنها نصیب خود را از دیه خواهند برد (علامه حلی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۳ - ۲۸۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ ابن‌دریس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ ابن‌حمزه الطوسی، ۱۴۰۸، ص ۴۳۷؛ شیخ جواهری، ۱۳۶۸، ج ۳۹، ص ۶۶ - ۶۸؛ علی‌اصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص ۳۹۰ - ۳۹۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۶۲ - ۶۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۴۹۲ - ۴۹۵؛ علامه حلی، ۱۴۰۹، ص ۲۸۳ - ۲۸۷). به این ترتیب، هر صاحب حق قصاصی صاحب حق دیه نیز خواهد بود اما هر صاحب حق دیه ای صاحب حق قصاص نیست. در صورت عدم حصول تراضی زوجین حتی بر دیه نخواهند داشت حتی اگر ورثه از قصاص عفو کنند اما اگر تراضی بر دیه واقع شود و سپس عفو شود زوجین نصیب خود را از دیه خواهند برد. (شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۴۱ - ۴۵).

برخی از فقیهان بر این اعتقادند که دیه را تنها خویشاوندان پدری (اعم از ذکور و اناث) و زوجین ارث می‌برند و خویشاوندان مادری از ارث دیه بی بهره هستند (القاضی النعمان المغربي، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۸۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۴۱ - ۴۵؛ آبی الفاضل، ۱۴۱۰، ص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ حلی، ابن‌فهد، ۱۴۱۲، ص ۳۵۱ - ۳۷۱؛ سید خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۹۵ - ۲۹۶؛ میرزا نوری، ۱۴۰۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۲، ص ۲۵۷؛ حلی، المحقق، ۱۴۰۹، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ فاضل آبی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۶۲ - ۶۳؛ حلی، ابن‌فهد، ۱۴۱۲، ص ۳۵۱ - ۳۷۱؛ ابن‌طی‌القعقانی، ۱۴۱۸، ص ۲۷۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۴۱، ۴۵؛ ابن‌دریس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ شیخ جواهری، ۱۳۶۸، ص ۴۶ - ۴۸؛ علی بن محمد القمی، بی‌تا، ص ۴۲۰ - ۴۲۱؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۵؛ علی‌اصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص ۲۸۲ - ۲۸۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۲۷۷ - ۲۷۹؛ السید الخمینی، ۱۳۹۰، ص ۵۳۴؛ الإمام الشافعی، ۱۴۰۳، ص ۹۵).

برخی دیگر زوجین را از حق دیه محروم می‌دانند چه اعتقاد دارند رابطه سببیت (به عنوان موجب ارث) رابطه عرضی و منوط به وجود و بقاء دو طرف آن است، با فوت یکی از دو طرف این رابطه از بین می‌رود لذا دیگر موجبی برای ارث بردن باقی نمی‌ماند (نقل از: الشیخ الطوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ الاستبصار، الشیخ الطوسی، ج ۴، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ ایضاح، ج ۴، ص ۱۸۱). برخی از طرفداران این نظر اضافه می‌کنند که دیه برای جبران خسارت معنوی در نظر گرفته شده است و با زوال رابطه زوجیت به دلیل فوت مجالی برای ورود خسارت وجود ندارد!

۱. اقوال دیگری هم در مورد صاحبان حق قصاص وجود دارد از جمله آنکه تنها عصبه از حق قصاص ارث می‌برند (علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۴۹۲ - ۴۹۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۲۲۴ - ۲۲۷؛ ابن‌دریس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ أبو‌الصلاح الحلبي، الکافی للحلی، ص ۳۸۹؛ سید خمینی، ۱۳۹۰، ص ۵۳۴) و برخی دیگر معتقدند که زوجین نیز از این حق ارث می‌برند. (مروارید، ۱۴۱۰، ص ۲۳ - ۲۴؛ ابن‌دریس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷).

بدین سان، ملاحظه شد که فقیهان را به دو دسته اصلی می‌توان تقسیم کرد: برخی بر این باورند تمام وراثت از دیه ارث می‌برند و برخی دیگر معتقدند کلاله امی از ارث محرومند. معدودی هم به محرومیت زوجین از ارث دیه عقیده دارند.

در نقد نظری که تمام وارثان از جمله زوجین را از ارث دیه برخوردار می‌داند می‌توان به یک ایراد نقضی متوسل شد: چگونه صاحبان حق قصاص می‌توانند به طور رایگان جانی را عفو کنند بدون آنکه رضایت زوجین لازم باشد؟ فرض کنیم، متوفا یک زن و دو فرزند داشته باشد. فرزندان می‌توانند در قتل عمد به طور کلی جانی را عفو نمایند در حالی که قرار است زن و شوهر از دیه ارث ببرند؛ به این ترتیب سایر وراثت می‌توانند به اراده خود حق زن و شوهر نسبت به دیه را از بین ببرند. به این ترتیب این نظر با این ایراد روبرو است که حق هیچ کسی را نمی‌توان بدون رضایت او اسقاط کرد (شبیبه تعهد به ضرر ثالث). پس چگونه است که در این مورد سایر وراثت می‌توانند حق زوجین را از بین ببرند؟

در پاسخ می‌توان گفت که وراثت به وسیله عفو مانع تعلق حق دیه به زوجین می‌شوند نه اینکه حقی برای زوجین ایجاد شود و وراثت دیگر به اراده خود ذمه جانی را از دیه ابراء کنند. ایراد منطقی دیگر این است که دیه بنا به عقیده مشهور بدل از قصاص است. بدل هم تابع اصل است. پس اگر زوجین از بدل (دیه) ارث می‌برند چگونه از اصل (قصاص) ارث نمی‌برند؟ وانگهی، در فرضی که به عنوان مثال، یکی از فرزندان تقاضای قصاص داشته باشد و دیگری مخالف باشد فرزند متقاضی قصاص باید نصف دیه را به فرزند دیگر بپردازد و تقاضای قصاص کند (یعنی لازم نیست چیزی به زن و شوهر پرداخت شود) و این امر منطقی به نظر نمی‌رسد.

اما، در حقوق امروز می‌توان بر این باور بود که تمام وارثان از حق دیه ارث می‌برند زیرا قانون مدنی زوجین و کلاله امی را از ارث دیه محروم نکرده است و از سوی دیگر ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی هم اولیای دم را مستحق دیه می‌داند و با توجه به ماده ۲۶۱ همان قانون "اولیای دم" حسب مورد شامل زن و شوهر و کلاله امی هم می‌شود.

به این ترتیب، عقیده‌ای که کلاله امی را از ارث محروم می‌داند قابل پذیرش نیست. همچنین است عقیده‌ای که زوجین را از ارث محروم می‌داند.

با وجود این در خصوص دیه قتل عمد از لحاظ منطقی قول به عدم وراثت زوجین، قوی است (در تایید این نتیجه، رک. جعفری لنگرودی، ۱۳۶۹، ش ۴۷).

ب-۲: غیر قاتل

قاتل از اموال مقتول ارث نمی‌برد. بدیهی است از آنجا که دیه نیز جزو اموال مقتول به حساب می‌آید، از این قاعده مستثنی نیست (محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۷).

منتها باید به این نکته توجه داشت که شرط ممنوعیت قاتل از ارث در همه اموال، عمدی بودن قتل^۱ و نامشروع بودن آن است (روحانی، السید محمد صادق، ۱۴۱۴، ص ۴۳۰ - ۴۳۲)؛ بنابراین قتلی که از روی خطا اتفاق افتاده باشد مانع از ارث نخواهد بود (مروارید، علی أصغر، ۱۴۱۰، ص ۴۲۳؛ روحانی، السید محمد صادق، ۱۴۱۴، ص ۴۳۰ - ۴۳۲؛ ماده ۸۸۰ ق.م. در خصوص ممنوعیت ارث از دیه چنین تفکیکی لحاظ نشده است یعنی در هر صورت و صرف نظر از نوع قتل، قاتل از دیه ارث نمی‌برد (شیخ الطوسی، بی تا، ص ۱۹۴ - ۱۹۷؛ طباطبائی، السید علی، ۱۴۲۲، ص ۲۲ - ۲۳؛ علی أصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص ۴۲۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۱۶ - ۳۱۸؛ برای دیدن نظرات مختلف: ابن حمزه الطوسی، ۱۴۰۸، ص ۳۹۵).

نباید پنداشت که محرومیت قاتل از دیه قتل شبه عمد و خطای محض، نتیجه طبیعی مالکیت ما فی الذمه است. صرف نظر از ایراداتی که بر ارث به عنوان سبب مالکیت ما فی الذمه وارد است (رک. کاتوزیان، نظریه عمومی تعهدات، ش ۲۷۰ و ۲۷۱) و اینکه دیه قتل خطای محض بر عهده عاقله است نه جانی، در این فرض قاتل طلبی از مقتول ندارد تا در اثر مالکیت ما فی الذمه ساقط شود.

قانون مدنی درباره محرومیت چنین قاتلی از ارث، حکمی ندارد. بنابراین، شاید بتوان به استناد اطلاق قانون و عقیده برخی فقیهان که در این فرض نیز تنها قتل عمد را موجب قصاص می‌دانند (نقل از: تبصره المتعلمین، ص ۱۷۴) او را در شمار سایر وارثین آورد.

۱. قول شافعی و ابوحنیفه بر عدم تفاوت میان نوع قتل در ممنوعیت قاتل از ارث است (علی بن محمد القمی، بی تا، ص ۴۲۰ - ۴۲۱) از حضرت امیر هم روایتی بر این مضمون این فتوا نقل شده است: (میرزا نوری، ۱۴۰۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۷) اما فقهای شیعه برای اختصاص قتل مانع از ارث به قتل عمد دو راهکار پیشه گرفته‌اند: برخی خبر را حمل بر تقیه کرده‌اند چه در فقه عامه میان نوع قتل تفاوتی نمی‌گذارند. (همان منبع) برخی دیگر خبر را حمل بر این می‌کنند که منظور عدم وراثت هر قاتل از دیه مقتول است (همان منبع؛ الشیخ الطوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۱۹۳ - ۱۹۴) و به این ترتیب میان روایات مختلف جمع کرده‌اند به هر حال گذشته از روایت منقول از حضرت رسول و اجماع فقها در بیان دلیلی منطقی گفته شده است که ظاهر ایات مواریث بر ارث بردن هر وارثی دلالت می‌کند اما عدم وراثت قاتل عمد با دلیل قاطع است که در مورد قاتل خطایی چنین دلیل قاطعی وجود ندارد (علی بن محمد القمی، بی تا، ص ۴۲۰ - ۴۲۱). به هر حال نظر مشهور در فقه شیعه بر وراثت قاتل خطایی است (علی أصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص ۴۲۳) برای دیدن نظرات مختلف و دسته بندی آراء فقها در این اختلافات: سید محمد صادق روحانی، ۱۴۱۴، شرح ص ۴۳۰ - ۴۳۲) به هر حال ماده ۸۸۰ مقرر می‌دارد: قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می‌شود اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.

از سوی دیگر، می‌توان گفت با توجه به عقیده مشهور و اینکه در این فرض، ضرر ناشی از اقدام زیان‌دیده است و واردکننده زیان هم نباید بتواند از قبل فعل خود، نفعی تحصیل کند، چنین قاتلی از ارث محروم است.

بند دوم: نسبت ديه و قصاص: تعهد تخيیری

پرسش اصلی این بخش آن است که آیا حق ديه حقی است اصلی که در عرض حق قصاص به سبب قتل ایجاد می‌شود؟ یا آنکه حقی است تبعی که در طول قصاص قرار گرفته و بدل آن است؟ به عبارت دیگر، آیا آنچه بواسطه قتل عمدی بر ذمه جانی مستقر می‌شود، یکی از دو موضوع قصاص یا ديه است که انتخاب آن با اولیای دم است یا آنکه آنچه ابتدائاً بر ذمه جانی ثابت می‌شود تنها قصاص است که فقط در اثر تراضی به ديه تبدیل می‌شود؟

پاسخ به این پرسش، از جهات گوناگون حایز اهمیت است:

- اگر ديه در طول قصاص قرار گرفته و بدل آن باشد، امکان توقیف آن به عنوان مال مورث از سوی طلبکاران وجود ندارد؛ همچنین طلبکاران نمی‌توانند مانع اختیار ولی دم در قصاص شوند زیرا خودداری از تملک حق (در اینجا، ديه) به شخصیت مدیون وابسته است و طلبکاران در این زمینه اختیاری ندارند (کاتوزیان، ۱۳۳۸، ش ۴۵۱). همچنین بر این مبنا که ديه بدل از قصاص باشد، در صورتی که حق قصاص به دلیلی مانند عفو یا مرگ جانی ساقط شود، وراثت حقی بر دریافت ديه ندارند؛ زیرا با سقوط اصل، بدل هم منتفی می‌شود. به علاوه اگر ديه بدل قصاص باشد، تلقی ديه به عنوان ملک مورث و ارث بردن زوجین از ديه به لحاظ منطقی با ایراد مواجه است. سرانجام آنکه اگر ديه در طول قصاص قرار گرفته باشد، توجیه تعهد بیمه گر مسوولیت به پرداخت ديه در حوادث رانندگی دشوار است، زیرا سبب این خسارت، حادثه نیست. قصاص با "تراضی" طرفین به ديه تبدیل می‌شود و "در تبدیل تعهد تضمینات تعهد سابق به تعهد لاحق تعلق نمی‌گیرد" (ماده ۲۹۳ قانون مدنی)؛ مگر آنکه گفته شود با این تراضی، تبدیل تعهد صورت نمی‌گیرد و معنای بدلیت هم همین است که آثار تعهد اصلی بر تعهد جانشین بار شود. بنابراین، ديه عمد هم ناشی از حادثه خواهد بود (همچنین رک. کاتوزیان و ایزانلو، ۱۳۸۷، ش ۸۱۹).

برعکس، محسوب کردن تعهد جانی به عنوان تعهد تخيیری، به سود طلبکاران، در حیطة حقوق تعهدات، وزیان‌دیدگان، در قلمرو مسوولیت مدنی است و ارث زوجین از ديه را هم به خوبی توجیه می‌کند و برای محسوب کردن ديه به عنوان ملک مورث واجد ایرادات کمتر است. بر این مبنا نه فقط تردیدی در تعهد بیمه‌گر به پرداخت ديه عمد در حوادث رانندگی وجود ندارد، سقوط حق قصاص به دلیل فوت جانی یا عفو هم سبب سقوط ديه نمی‌شود.

طلبکاران می‌توانند نسبت به توقیف طلب مربوط به دیه، حتی پیش از انتخاب موضوع توسط اولیای دم، اقدام نمایند و امکان منع آنان از عفو از دیه بر مبنای قواعد حاکم بر معامله به قصد فرار از دین، چندان دور از ذهن نیست.

به هر حال، برخی فقیهان به صراحت تعهد جانی را تعهد تخییری می‌دانند؛ همان‌طور که در تعهد تخییری، تعهد یکی است با دو یا چند موضوع به گونه‌ای که اجرای یکی از آن موضوع‌ها برای وفای به عهد کافی است (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶) اینان معتقدند تعهد جانی نیز دو موضوع دارد: قصاص یا دیه و انتخاب یکی از آن دو در اختیار اولیای دم است (این ایراد که انتخاب موضوع در تعهد تخییری با مدیون است در حالی که در این فرض، حق انتخاب با طلبکار است وارد نیست زیرا در تعهد تخییری ممکن است انتخاب موضوع با طلبکار باشد (Ghestin et al. 2005, n. 219).

همچنین معتقدند همانند آنچه در کلی در معین می‌گذرد با انتفای یکی از دو موضوع، حق اولیای دم در موضوع باقی مانده مستقر می‌شود. بنابراین، در صورت مرگ جانی، دیه ثابت است (فقه شافعی: ابراهیم بن محمد شیرازی، ۲۰۰۱، ص ۸۹۴).

یکی از آثار تعهد تخییری آن است که با انتخاب یکی از دو موضوع، حق متعهد له در آن متعین می‌شود و برگشت پذیر نیست (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ش ۱۱۶). آنان به این نتیجه هم پای بند هستند: بنابراین، در صورت انتخاب دیه تقاضای قصاص ممکن نیست و برعکس (شیرازی، همان، ص ۸۹۵) مگر با تراضی.

بر عکس، برخی بر این اعتقادند که با قتل ابتدائاً حق قصاص برای وراثت برقرار می‌شود (حلی، ابن فهد، ۱۴۱۲، ص ۳۵۱ - ۳۷۱؛ مروارید، علی أصغر، ۱۴۱۰، ص ۴۴۹ - ۴۵۰؛ القطب الراوندی، ۱۴۰۵، ص ۳۹۸ - ۳۹۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۱۶ - ۸۱۷؛ علی أصغر مروارید، ۱۴۱۰، ص ۲۱۶؛ المحقق الحلی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۰۱؛ ابن إدريس الحلی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۷) و دیه به عنوان بدل محسوب می‌شود (جواهر، ۱۳۳۸، ص ۴۶) این حق تبدیل به دیه نمی‌شود مگر با تراضی قاتل و وراثت. به این ترتیب قصاص تنها در اثر تراضی اولیای دم و جانی به دیه تبدیل می‌شود نه در اثر انتخاب اولیای دم و علی رغم مخالفت جانی. قالب تبدیل قصاص به دیه هم عقد است نه ایقاع.

از نظر ماهیت هم تبدیل قصاص به دیه یک نوع تبدیل تعهد به اعتبار تبدیل موضوع است. چه تعهد جانی از قصاص به دیه تبدیل می‌گردد.

بر این مبنا، ناچار باید توافق ورثه و قاتل در تبدیل قصاص به دیه را عقدی دانست که در آن یک نوع تعهد قانونی به نفع ثالث (زوجین) وجود دارد؛ چه رضایت آنان در این تراضی لازم نیست اما اگر تراضی صورت گرفت آنها هم ارث می‌برند.

قانون مجازات اسلامی در ماده ۲۶۸ یکی از نتایج این عقیده را انتخاب کرده است:

«هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد قصاص و ديه ساقط می‌شود». قاعده‌ای که بی تردید از لحاظ اندیشه مسوولیت مدنی و تضمین جبران خسارت زیاندیدگان قابل انتقاد است. وانگهی، این حکم در فقه هم مخالفانی دارد.^۱

درباره منع اولیای دم از قصاص یا عفو رایگان، مشهور فقها منع وراثت توسط طلبکاران از قصاص را نپذیرفته‌اند (شهید الثاني، ۱۴۱۸، ص ۴۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۲، ص ۲۵۷؛ الفاضل الآبی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ سید خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۹۵ - ۲۹۶؛ علامه حلی، ۱۴۲۲، ص ۶۲ - ۶۳). عمده دلیل مورد استناد این است که قصاص اصالتاً حقی برای ورثه است (سید خوانساری، ۱۴۰۵، ص ۲۹۵ - ۲۹۶) که با توافق به ديه تبدیل می‌شود و حقی مالی برای وراثت ایجاد می‌شود پس طلبکاران نمی‌توانند وراثت را به تراضی و اکتساب مال اجبار نمایند (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۵ - ۵۷). به عبارت دیگر، خودداری از تملک حق به شخصیت مدیون مربوط است و طلبکاران در این زمینه حق دخالت ندارند. زیرا مدیون با خودداری از تملک حق، تصرفی در دارایی خود انجام نداده است.

با این حال، روایتی از معصوم وجود دارد که وراثت را از قصاص منع می‌کند مگر آنکه دین توسط وراثت تضمین شود اما این روایت عمدتاً به دلیل ضعف سند و ندرت و مخالفت با اصول رد شده است. (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۵ - ۵۷).

در وضع کنونی با توجه به استثنایی بودن ضمانت اجرای معامله به قصد فرار از دین که منحصر در ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است و به عقود اختصاص دارد؛ حتی اگر عفو از ديه یا انتخاب قصاص به ابراء تعبیر شود باز هم امکان استناد به ماده فوق وجود ندارد.

با وجود این، از جنبه مسوولیت مدنی می‌توان گفت که اگر ولی دم به عنوان مدیون مرتکب تقصیر شود که نتیجه آن اضرار به طلبکاران باشد دادگاه می‌تواند به عنوان بهترین راه جبران خسارت (ماده ۳ قانون مسوولیت مدنی) آن عمل حقوقی را بدون توجه به وجود یا عدم وجود قصد فرار از دین نامعتبر بداند. همان‌طور که در فقه نیز صحبت از قصد فرار از دین وراثت نشده است. بنابراین، صرف تقصیر کافی است: در فرضی که ولی دم قصاص را انتخاب می‌کند نمی‌توان تقصیر را به او نسبت داد. اما در فرض عفو رایگان، امکان سویی استفاده از حق منتفی نیست.

۱. علامه حلی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۳: «وما رواه أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الباقر، عليه السلام، في رجل قتل رجلاً عمداً ثم فرم فلم يقدر عليه حتى مات، قال: إن كان له مال أخذ منه، وإلا أخذ من الأقرب فالأقرب». .

نتیجه

- ۱- برای مطالبه دیه اعضا از طرف وراث اثبات واقعی خسارت و میزان آن از طرف وراث، ضرورت دارد. مگر آنکه در زمان حیات مورث حکم قطعی در این زمینه صادر شده باشد.
- ۲- در صورتی که به موجب حکم قطعی بیش از یک دیه کامله به فردی تعلق گیرد و سپس فوت شود، محکوم علیه می‌تواند از طریق مقررات اعاده دادرسی کیفری و با استناد به "حدوث واقعه جدید" (بند ۵ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری) درخواست کند میزان دیه تا حد یک دیه کامله کاهش یابد.
- ۳- محسوب کردن دیه فوت به عنوان ملک مورث یک فرض قانونی و مجاز حقوقی است. دیه تنها از برخی جهات مصرح در فقه (اخراج دیون و وصایا، تقسیم بر اساس قواعد ارث)، در حکم مال مورث است نه از تمام جهات.
- ۴- عده‌ای از فقیهان مخالف ارث بردن خویشاوندان مادری از دیه هستند. عده قلیلی هم زوجین را از ارث دیه محروم می‌دانند. با وجود این، اعتقاد به تعلق دیه به تمام وارثان با قانون مدنی سازگارتر است.
- ۵- قتل مورث، هرچند غیر عمدی، مانع ارث دیه است.
- ۶- در باب قتل عمد، هر چند اغلب فقیهان، بر این باورند که آنچه ابتدائاً بر جانی واجب است، قصاص است و دیه در طول قصاص قرار دارد، پذیرش باور آن دسته از فقیهان که تعهد جانی را نسبت به پرداخت دیه، تعهد تخیری می‌دانند - که انتخاب موضوع آن با طلبکار(اولیای دم) است- هم، در قلمرو حقوق تعهدات به سود طلبکاران است؛ هم، بویژه، به سود زیاندیدگان وهم آنکه برخی قواعد موجود در باب ارث دیه را بهتر توجیه می‌کند.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. ایزانلو، محسن، (۱۳۸۷)، استرداد مزایای تامین اجتماعی از محل دین مسئولیت مدنی، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، ش ۱.
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۶۹)، ارث، گنج دانش.
۳. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۳۸)، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲.
۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴)، نظریه عمومی تعهدات، نشر یلدا، چاپ اول.
۵. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۷)، مسوولیت مدنی، ج ۱، دانشگاه تهران.
۶. کاتوزیان، ناصر؛ ایزانلو، محسن، (۱۳۸۷) بیمه مسوولیت مدنی، دانشگاه تهران.

ب- عربي

١. أبي الفاضل، (١٤١٠) كشف الرموز، مؤسسه نشر إسلامي، ج اول.
٢. ابن عبد البر، (بي تا) الاستذكار، ج٨، دار الكتب العلميه، ج١
٣. أردبيلي، المحقق، (بي تا) زبده البيان، المكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفريه
٤. أردبيلي، المحقق، (١٤١٦) مجمع الفائدة، ج١٣، مؤسسه نشر إسلامي.
٥. أردبيلي، المحقق، (١٤١٦) مجمع الفائدة، ج١٤، مؤسسه نشر إسلامي.
٦. جواهرى، جواهر الكلام، (١٣٦٨) دار الكتب الإسلاميه.
٧. حلى، ابن إدريس، (١٤١٠) السرائر، ج٣، مؤسسه نشر إسلامي.
٨. حلى، ابن فهد، (١٤١٢) المهذب البارع، ج٤، مؤسسه نشر إسلامي.
٩. حلى، العلامة، (١٤٢٢) تحرير الأحكام، ٥، اعتماد - قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ج١.
١٠. حلى، العلامة، (١٤١٩) مختلف الشيعه، ج٩، مؤسسه النشر الإسلامى ج١.
١١. حلى، المحقق، (١٤١٠-١٤٠٢) المختصر النافع، قسم الدراسات الإسلاميه فى مؤسسه البعثه.
١٢. حلى، المحقق، (١٤٠٩) شرائع الإسلام، ج٤، منشورات استقلال.
١٣. خمينى (امام)، (١٣٩٠) تحرير الوسيله، ج٢، مطبعه الآداب - النجف الأشرف، دار الكتب العلميه.
١٤. خوانسارى، (١٤٠٥ - ١٣٦٤) جامع المدارك، ج٥، مكتبه الصدوق.
١٥. راوندى، القطب، (١٤٠٥) فقه القرآن، ج٢، مكتبه آيه الله العظمى النجفى المرعشى، ج٢.
١٦. روحانى، السيد محمد صادق، (١٤١٤) فقه الصادق (ع)، ج٢٤، العلميه، مؤسسه دار الكتاب، ج٣.
١٧. سلاز بن عبد العزيز، (١٤١٤) المراسم العلويه، المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام.
١٨. شافعى، كتاب الأم، (١٤٠٣ - ١٩٨٣)، ج٦، فقه شافعى، دار الفكر، ج٢.
١٩. شهيد الثانى، (١٤١٠) شرح اللمعه، ج١٠، منشورات جامعه النجف الدينيه، منشورات مكتبه الداورى - قم ج١.
٢٠. شهيد الثانى، (١٤١٨) مسالك الأفهام، ج١٣، مؤسسه المعارف الإسلاميه، ج١.
٢١. شيرازى، ابراهيم بن محمد، (٢٠٠١) الموسوعات الفقهيّه، الجزء الثانى، دار التراث، بيروت.
٢٢. طباطبائى، السيد على، (١٤٢٢) رياض المسائل، ج١٢، مؤسسه النشر الإسلامى، ج١.
٢٣. طبرسى، الشيخ، (١٤١٥ - ١٩٩٥) تفسير مجمع البيان، ج١، مؤسسه الأعلّمى للمطبوعات - بيروت - لبنان.
٢٤. طوسى، التبيان، (١٤٠٩) ج٢، مكتب الإعلام الإسلامى، ج١.
٢٥. طوسى، الخلاف، (١٤١٤)، ج٤، مؤسسه نشر إسلامي.
٢٦. طوسى، (بى تا) الرسائل العشر، مؤسسه نشر إسلامي، إيران.
٢٧. الطوسى، (١٣٥١) المبسوط، ج٧، المكتبه المرتضويه لإحياء آثار الجعفريه.
٢٨. طوسى، ابن حمزه، (١٤٠٨) الوسيله، مطبعه الخيام.
٢٩. فقعانى، ابن طى، (١٤١٨) الدر المنضود، مكتبه مدرسه إمام العصر.
٣٠. قمى، على بن محمد، (بى تا) جامع الخلاف والوفاق، پاسدار إسلام، ج١.
٣١. مرواريد، على أصغر، (١٤١٠ - ١٩٩٠ م)، الينابيع الفقهيّه، ج٢٢، دار التراث، ج١.
٣٢. نورى، الميرزا، (١٤٠٨ - ١٩٨٨) مستدرک الوسائل، ج١٧، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الثانيه.
٣٣. هندى الفاضل (١٤٠٥)، كشف اللثام، ج٢، منشورات مكتبه آيه الله العظمى المرعشى النجفى ١٤٠٥.

ج- خارجى

1. Chartier(Yves), (1983) **La reparation du prejudice**, Dalloz.
2. Lambert-Faivre(Yvone), (1996) **Droit du dommage corporel**, 3e ed., Dalloz,

3. Mazeaud(Henri, Leon et Jean) et Tunc(Andre), (1965) **Traite theorique et pratique de la responsabilite civile**, t.1, Montchristien.
4. Ghestin(Jacques), Billiau et Loiseau(Gregoire), (2005) **Le regime des creances et des dettes**, L.G.D.J.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

۱. «تعهد به فعل ثالث»، سال ۱۳۸۶، شماره ۱. «استرداد مزایای تأمین اجتماعی از محل دین مسئولیت مدنی (مطالعه تطبیقی)»، سال ۱۳۸۷، شماره ۱. «نقد و تحلیل قانون اصلاح قانون بیمه اجباری»، سال ۱۳۸۷، شماره ۴. «نقد مفهوم و آثار طلب مشاع»، سال ۱۳۸۸، شماره ۲. «اثر خطای زیان دیده بر رجوع نهاد تأمین اجتماعی» سال ۱۳۸۸، شماره ۴.